

کنگره‌ای در اکسفورد

شمین کنگره جهانی «تاریخ هنر و باستانشناسی» ایران دوازدهم دوشنبه بیستم شهر یورماه ۱۳۵۱ مطابق با یازدهم سپتامبر ۱۹۷۲ در اکسفورد تشکیل شد و برنامه آن مدت ده روز در اکسفورد ولندن ادامه یافت .

درین کنگره نزدیک به چهارصد تن از کسانی که در باب ایران کار میکنند از ژاپونی گرفته تا مصری و اسپانیایی و آمریکایی شرکت کرده بودند و حدود دو بیست سخنرانی در پنج اطاق به توالی از صبح تا شام ، و در هر اطاق ده سخنرانی روزانه ایراد می‌شد . خودتان می‌توانید حساب کنید که در مدت یک هفته چقدر در اکسفورد حرف ایران بمیان آمده است .

از ایران هیأتی که قریب سی نفر بودند شرکت کرده بودند: گروهی ازین قوم به خرج دانشگاه و گروهی به خرج وزارت فرهنگ و هنر آمده بودند و یکی دو تن - مثل دکتر یارشاطر و استاد مجتبی مینوی را نیز مستقیماً هیئت عامله کنگره دعوت کرده بود و مخلص نیز در جزء مهمانان وزارت فرهنگ و هنر در این جمع شرکت داشت و تنی چند هم بودند که به خرج خود به درك ساحل تایمز رسیدند مثل فریدون وهمن و مجید زاده .

ما روزیکشنبه به اکسفورد رسیدیم و بلافاصله به ماطاق دادند، اطاقهائی در کالج های تحصیلی ، با وسائل نسبه راحت و تمیز ، شام سرد و جوجه یخ زده عصر یکشنبه ، در شامگاه سرد دوشنبه صرف شد . از صبح دوشنبه ، هم شوقاها به راه افتاد و هم آشپزخانه دائر شد و هم کارکنگره آغاز گردید . (۱)

برای يك نفر امکان نداشت که همه سخنرانیها را بشنود ، زیرا در آن واحد پنج سخنرانی روبراه بود . زبانهای رسمی کنگره انگلیسی بود و فرانسه و روسی و آلمانی و فارسی ، اما معلوم است که بیشتر سخنرانیها به زبان انگلیسی ایراد شد و سخنرانیهای فارسی هم - مثل سخنرانی من و دکتر ذکاء - بهر حال خلاصه‌ای به زبان انگلیسی و فرانسه همراه داشت ، و گرنه شنونده آن کم میشد .

با اینکه گردانندگان اصلی کنگره ، مثل بازیل گرای ، و سر دنیس رایس سفیر سابق انگلیس در ایران ، همه بزبان فارسی آشنا بودند ، و زینر استار فارسی دان انگلیسی

۱- این شاید یکی از بهترین موقعیتهای بین‌المللی بود که ایرانیان نه تنها شکستی نداشتند و ننگی بیار نیاروندند بلکه خیلی خوب هم تجلی کردند. متأسفانه در مراسم افتتاح ، طبق رسم قدیم انگلیسها و بدستور مقامات مربوطه اجازه داده نشد که عکس برداری و فیلم برداری شود و این مراسم بزرگ ، جاودانی و پادار شود . این هم از عجایب رسوم انگلیسهاست که درین قرن تابناک ، برای رعایت سنن ، گاهی ، از فیلم برداری امساک و جلوگیری می‌کنند !

درشام شبانگه‌ای عبارت «موتوا قبل ان تموتوا» را چنان ادا میکرد که حاضران گمان میکردند که با يك هم ولایتی کاشی صحبت می‌کنند، اما به هر حال معلوم بود که دنیا دنیای زبان انگلیسی است و هر کس هر مطلبی دارد، اگر آنرا به زبان انگلیسی بیان کند، خواننده و شنونده او ده برابر صد برابر است. دیگر نه فرانسه و نه روسی و نه آلمانی، و هیچ زبانی یارای همسری با انگلیسی را نخواهد داشت.

به موازات کارکنگره، مراسم دیگری نیز مربوط به ایران انجام میشد: اولافتاح کنگره با تشریفات خاصی - با حضور یکی از شاهزاده خانمهای منتسب به دربار سلطنتی انگلستان - صورت گرفت، ثانیاً نمایشگاهی از کتب خطی فارسی - که در کتابخانه‌های انگلستان، خصوصاً اکسفورد و بالخصوص کتابخانه بادلپان هست - ترتیب داده شده بود که رساله‌های مخصوص نیز درباره این کتابها چاپ کرده بودند، و جالبتر از همه مینیاتورها و نقاشی‌ها و خطوط زیبای این کتابها بود. ثالثاً نمایشگاه دیگری از آثار باستانشناسی ایران در موزه آش مولان (۱) ترتیب داده شده بود که ساعتی آدمی را در محیط ایران گردش میداد. علاوه بر این چند شب نشینی و شام هم ترتیب یافته بود که از آن جمله سوری بود که بازیل گرای بگردن آقای مالوان انداخت، و نان و پنیری که لرد مایور و خانمش بنام شهرداری شهر به اهل علم خوردانند، و مهمانی که شب عید تولد حضرت حسین در کلیسای بزرگه قدیمی ترین کالج اکسفورد فراهم آمد، و همچنین اطعام مساکینی که سفارت ایران در لندن کرد و مناسفانه طبع آخوند مآب بنده از آن محروم ماند!

سخنرانیهای کنگره طبعاً همه مربوط به ایران یا لااقل وابسته به ایران بود، اما خوشحالی شخصی بنده بیشتر ازین بود که درین کنگره - کرمان - بخش جالبی برای خود دست و پا کرده بود: شاید برای نخستین بار بود که دریک کنگره بین‌المللی، این مقدار عنوان سهم کرمان شده بود، درین میان مخصوصاً باید ازین سخنرانیها نام ببرم: سخنرانی آقای پروفیسور «بیوار»، انگلیسی که درباب حفریات «غیبراء» یکی از دهات دور افتاده کرمان صورت گرفت و در آن سخنرانی، آقای پروفیسور، باقیمانده بنای ابوعلی محمد بن الیاس، حاکم عصر سامانی کرمان (حوالی ۳۲۳ هـ = ۹۳۴ م) را با اسلاید نشان داد، آقای پروفیسور «کروه» نیز در باب کوزه‌ها و ظروفی که از خرابه‌های این آبادی بدست آمده صحبت کرد. آقای علی حاکمی موزه دار خبیر و حفار چیره دست ایرانی، درباب حفریات اطراف خبیص (شهداد امروزی)، آثاری که در بیابانهای لوت اطراف این شهر بدست آمده است سخن گفت و تمدن قبل از تاریخ آن بیابانها را ثابت کرد و به زبان آن سفالهای شکست خورده و عظام بالیه خوابیده در قبرهای شنی داخل کویر، بیان داشت که درین بیابان دور که گم شد درو لشکر سلم و تور، و امروز اگر شتری در آن بمیرد، مرغی نیست که چشم او را درآورد، آری درین بیانهای وهمناک هم:

پیش از من تو لیل و نهاری بوده است ...

آقای پرفسور کوهل استاد هاروارد در باب «تپه یحیی» از خرابه‌های نزدیک دولت آباد اسفندقه کرمان صحبت کرد و پرفسور لامبرگ نیز از حفريات همانجا سخن گفت و پرفسور «مآدو» نیز از همان تپه سخن به میان آورد ، این هیأت امریکائی مدتی است که درین ناحیه به حفريات مشغولند .

آقای همایون استاد دانشکده هنرهای زیبا در باب آبادی «میمند» شهر بابک صحبت کرد . من سی سال پیش در کتاب پنجمبرزدان اشاره‌ای در باب این آبادی بی نظیر داشته‌ام و خوشوقتم که این روزها دنیای علم و هنر و سازمانهای «توریستی» - یا به تعبیر دیگر من «بین و برو» - نیز به فکر آن ده افتاده‌اند ، یعنی رفته‌اند و دیده‌اند !

استاد دیگری هم در باب قلعه سنگ سیرجان و منبر سنگی آن صحبت کرد (نامش را فراموش کرده‌ام؛ مخلص هم در باب «مجموعه‌های تاریخی در کرمان» و مخصوصاً مجموعه گنجعلیخان (عصر صفوی) که درین روزها به همت وزارت فرهنگ و هنر احیاء و به ذوق مهندس نظریان تجدید بنا شده است ، حرف زدم . آیا بنظر شما سهم کرمان از مجموعه سخنرانیها ، درین کنگره زیاد نبود ؟

سخنرانی اعضای ایرانی در این کنگره بطور کلی در حدوداطلاعات اختصاصی هر یک بود ، از ایرج افشار چه توقع دارید جز اینکه درباره دو کتیبه سنگ قبر در یزد و واشنگتن سخن بگوید و آسمان را به ریسمان به هم ببیوندد ؟ و از دکتر منوچهر ستوده چه می‌طلبید جز اینکه در باره چوب‌کاری و هنر چوب در مازندران و گیلان سخن به میان آورد و از کاسه و کماجدان تا گوشت کوب و آئینه و سرمه دان چوبی زن و مرد مازندران حرف بزند و جمعی غفیر از مستشرقان را به تحیر اندازد ؟

کسانی که از باستانشناسی ایران به سخن پرداخته بودند طبعاً در باب حفرياتی که در سالهای اخیر کرده‌اند با عکس و تفصیلات توضیحات میدادند که اغلب به زبان انگلیسی بود از آنجمله کامبخش فرد درباره حفريات کنگاور ، سرفراز در باب کاوشهای پرازان ، تجویدی در باب کشفیات اخیر تخت جمشید ، دکتر نگهبان در باب کاوشهای سکر آباد در برنامه دشت قزوین .

بعض مجالس جمعیت بیشتری داشت مثل سخنرانی آقای فیروز باقرزاده که در باب قدیمی‌ترین شواهد مصور تمزیه گردانی صحبت میکرد و در واقع نقیب‌البکاء «اگرآمی‌نیشن کالج» شده بود . دیگر دکتر یحیی ذکاء که میخواست ظرف بیست دقیقه هخامنشیان را از زردشتیگری بیندازد و ثابت کند که اینان زردشتی نبوده‌اند بلکه يك نوع تثلیث گونه‌ای داشته‌اند بر اساس پرستش و عبادت مهر = خورشید ، و اناهیتا = ناهید ، و تیر ؛ من باینکه در تحقیق معابد دختر در ایران (۱) شواهدی بیشتر بر تأیید نظر دکتر ذکاء دارم و در خیلی جاها با او هم عقیده‌ام و حتی سوختن و شستن کتاب اوستا را در پایان هخامنشیان بدست اسکندر

نیز با احتساب دین اوایل آن سلسله ، ندیده میگیرم ، اما در آن روز یاد این شوخی مرحوم فروغ رئیس دادگستری سابق کرمان افتادم که در مورد یکی از زردشتیان شهر کرمان - شاه جمشید سروشیان (که بسیار آدم خوب نیک نفسی است) - میگفت و آن این بود که: «سروشیان بسیار آدم نازنینی است ، و اما تنها عیبش اینست که اصرار دارد ظرف ۱۵ دقیقه و پس از صرف يك فنجان چای ، آدم را زردشتی نماید !» یاد استاد فقید پورداود یا به تعبیر مرحوم فاعل تونی ، «پیر گهر» نیز به خیر که کوشش داشت ثنویت و دوگانه پرستی روزگار هخامنشی را نمی و سلب کند و آنان را یکنواپرست بداند ، و امروز دکتزدکاء به «دو» راضی نیست و سخن از «سه» میگوید :

دو دل بودن درین ره ، سخت تر عیب است سالک را

خجل هستم ز کفر خود که دارد بوی ایمان هم

دکتر پرویز ورجاوند هم در باب « شباهت های موجود میان معابد میترا و کلیساهای مسیحی در ایران و ارمنستان » سخن میگفت . اصولاً اینروزها تحرك و تکانی در کارهای باستانشناسی پیدا شده است که کم کم دارد از حوصله و ظرفیت تاریخ نگاری ما خارج میشود و کاسه ها و کوزه ها و سفال ها و کتیبه ها و کاشی ها و گنبد ها ، آتقدیر موی دماغ مورخان شده اند که گاهی «تاریخ الامم والملوک» طبری و «تاریخ الکامل» ابن اثیر و حبیب السیر و روضة الصفا را باید کنار گذاشت و در برابر خشت های عصر ساسانی و کاشی های عصر تیموری زانو زد ، و اسم دلپذیر دارا و خسرو و مهرداد و ناهید را از کتاب های هزار ساله زدود و بجای آن « دارا پتوشا » و « هئوسروا » و « میترا داتا » و « آناهیتا » بزبان آورد ، که فلان کتیبه و بهمان سنگ نبشته ، چنان خطی و علامتی دارد که آنرا باید اینطور خواند و آنگونه تلفظ کرد ، حالا چطور است که طبری که تلفظ هزار سال پیش مردم را ضبط کرده غلط گفته و آنکه امروز کتیبه نوشته پهلوی را خوانده درین تلفظ برحق است ، بماند !

فی المثل (باز هم شوخی میکنم) ، ما يك کلمه خوش تراش قشنگ به صورت «گراز» داشتیم ، حیوانی که يك تیغه بود و به صحرا آسیب میرساند و ... يك وقت شما آمدید و فرمودید این کلمه اصلش «براز» بوده و تا خواستیم حرفی بز نیم گفتید که این همان «وراز» است و بعد فرمودید «ولاذ» و آنگاه «ولاش» و بعد «گلاش» و سپس «گراش» و «ملاذ» و در آخر کار «بلاش» . واقعاً غیر از این است که سبب چارصد تا کلمه فارسی باستان و پهلوی ازین کتیبه و آن کتیبه و ازین کتاب و آن کتاب برای خودتان دست و پا کرده اید و حالا بیش از سبب کرسی درس برای همین سبب کلمه در دانشگاه های دنیا راه انداخته اید ؟

این کتیبه هایی که گاه اینطرف و آن طرف پیدا میشود ، گاهی اوقات بجای آنکه راهی بدهی ببرد ، گمراه کننده است ، مگر نه آنست که بعضی در اصالت کتیبه گنجنامه همدان شك کردند ، و مگر نه آنست که جام معروف خشایارشا که به قیمت گزاف خریداری شد بدلی و ساختگی بود و مگر نه آنکه کتاب قابوس نامه فرای ماجرایش چه حرفها به میان آورد ؟

همین پریروز بود که نزدیک بود من تصور کنم که خدای نکرده رستم دستان زابلی ، يك رنگ مغولی و تیموری هم داشته است ، تعجب خواهید کرد که چرا ؟ من مشغول نگاه

کردن شاهنامه بایسنغری بودم ، شاهنامه‌ای که در جشن های شاهنشاهی عیناً افست و چاپ شد و از شاهکارهای هنر ایرانی است که هر نسخه آن را اگر با طلا هم وزن کنند ، قیمت این شاهنامه - با وجود سنگینی - خواهد چربید .

ارزش این کتاب در مینیاتورهای آنست که با رنگهای دلپذیر بهمان صورت اصلی به چاپ رسیده است . من مشغول تماشای مینیاتوری بودم که مجلس «نامزد بازی» زال درستان را با رودابه نشان میداد ، بالطافت و ظرافت تمام ، يك دست جام باده و يك دست زلف یار (۱) . مقصود طرح این مسائل نیست ، وما هیچ کاره اصل داستان و حوادث آن نداریم ، قصداً بیان مطلب دیگری است که باستانشناسان ، این شوخی را البته جدی نخواهند گرفت :

این عشق‌بازی که بعدها هم ادامه یافته و منجر به بارداری رودابه و زادن رستم شده است در کدام کاخ انجام میگردد ؟ در کاخی که به همت و قدرت هنری نقاش زبردست ، يك کتیبه زیبا ، با خط نسخ بسیار دلپذیر در اطراف آن کاشیکاری شده است ، اما متن کتیبه چیست ؟ ملاحظه فرمائید : « امر ببناء هذه العمارة السلطان الاعظم و الخاقان الاعدل الاكرم غياث السلطنة والدنيا والدين بايسنغر بهادرخان خلدالله ملكه ... » (۲) حالا متوجه شدید که بعضی کتیبه‌ها چطور کار دست آدم میدهد ؟

در هیئت ایرانی سهم زنان نیز کم نبود : خانم ملکه ملک زاده بیانی - که اینروزها برای بانك سپه موزه سکه می‌سازد ، و من می‌ترسم همچنانکه جاحظ مرحوم زیر کتلهای خود دفن شد ، خانم بیانی نیز در دریائی از سکه غرق شود ! - آری این خانم هم در باره سکه‌های بوراندخت ملکه ساسانی صحبت کرد ؛ و خانم سورا آن کلود ، که عضو موزه باستانشناسی است ، تحت عنوان «نگاهی به موزه های ایران» سخن گفت ؛ و خانم عزیزه مهدوی باستانشناس هم در باب «چند تاریخ رادیو کربنی جدید از مناطق باستانی ایران و نتیجه گیری از آن» سخن به میان کشید و این موضوعی است که امروزه از نظر شناخت آثار قدیم و تشخیص میان تقلبی و اصل و سره از ناسره بسیار اهمیت دارد و فعلاً که خانم مهدوی در ایران سنگ محك آثار قدیمه بشمار میرود . خانم فریده شمیرانی عضو موزه مردم شناسی هرچند سخن رانی نکرد ، اما این دختر خانم مردم شناس ، شب و روز در کوشش و کشش بود تا وسائل رفاه و آسایش و رفت و آمد و خواب و خوراك اعضا فراهم شود و در واقع گرفتاریهای همه

۱- البته فردوسی بزرگوار روی پاکدینی و پاکدامنی خود ، عقیده دارد که در آن شب ، زال به رودابه دست درازی نکرد و

همی بود بوس و کنار و نبید مگر شیر کو گور را نشکریدا

من بدون آنکه بخواهم گناه کسی را پاک کنم ، به شوخی به فردوسی میگویم ، استاد روستا - زاده طوسی ، یا شراب نخورده‌ای و یا معنی بوس و کنار را نمیدانی و جوانی نکرده‌ای ، بهر حال ، والله اعلم بحقایق الامور !

۲- شاهنامه بایسنغری ص ۶۲

سخنرانان را چه از جهت چاپ و پلی کپی متن سخنرانی‌ها و چه از نظر ترجمه و چه از جنبه تهیه و تبدیل عکس‌ها به اسلاید و نشان دادن تصویرها رفع میکرد و در واقع اگر او نبود شاید بسیاری از سخنرانیها به سر نوشت سخنرانی دکتر زریاب دچار میشد، یعنی اصولاً انجام نمیشد، لولالسننتان لهلکه نعمان!

* * *

جمعی از دانشجویان و محققان ایرانی که فعلاً در خارج از ایران سکونت دارند نیز در جلسات این کنگره شرکت کردند که چون جلسات کنگره متعدد بود، برای بنده امکان آشنائی با همه آنها حاصل نشد، ولی بهر حال می‌دیدم که بعضی از آنها با چه تلاشی ازین جلسه به آن جلسه میدویدند و سخنرانی‌ها را گوش و گاهی ایراد هائی وارد میکردند، درین میان مثلاً از دوشیزه منیره بیانی (دختر مرحوم دکتر مهدی بیانی) نام می‌برم، یا آقای حسین مینائی که در بیشتر جلسات شرکت داشت. از آن مهمتر، بعض محققان ایرانی مقیم خارج که هنوز مشغول تحصیل هستند یکی دو سخنرانی هم داشتند که درین بین باید از آقای فیروز عدل محقق ایرانی مقیم پاریس نام برد، واقعاً در این روزگاران اگر طلبه‌ای در پاریس باشد که از برج موجود و حی و حاضر ایفل - و گردشگاههای دلپذیر و دختران گردش کننده ساحل سن - چشم بیوشد، و به جستجو در باب «یک برج مقبره‌ای ازین رفته در ری» بپردازد، باید به شادمانه کلاهها را به آسمان انداخت!

بعض از سخنرانی‌ها هر چند مربوط به باستانشناسی و آثار تاریخی بود، اما جنبه معنوی و نازک کاری فلسفی و هنری در آن می‌چربید، مثل سخنرانی دکتر عیسی بهنام درباره «منشأ هنر انتزاعی در اسلام»، و گفتار محمد کریم پیرنیا در خصوص «مقیاس‌های معماری در طاق‌ها و گنبد‌ها و قوس‌های ایرانی». درین میان بیانات آقای مجتبی مینوی که به انگلیسی بسیار فصیح تحت عنوان «مشکلات تصحیح شاهنامه» صورت گرفت، بسیاری از محققان فرنگی را - که در ذهن خود شاهنامه‌ای پرداخته و ساخته بودند - به تأمل وا داشت. در این کنگره، بیش از همه تعداد شنونده را یکی در سخنرانی مینوی دیدم و دیگر در سخنرانی پروفیسور گیرشمن که شاید از همه جلسات بیشتر مستمع داشت. بالاخره باید از مجلس و محفل دکتر سید حسین نصر هم سخن گفت که در باب «معنی خلاء در هنر معماری اسلامی ایران» صحبت کرد و عرش را به فرش درآمیخت و شنوندگان را از تعجب و تعیر مثل پرستو بر گوشواره‌های طاقها و طاق‌نماها و مقرنس‌کارها و گچ بریهای آن در آویخت، و این از اختصاصات دکتر نصر است که با تسلطی که به زبان انگلیسی و فرانسه و عربی - و البته فارسی هم - دارد، فلسفه را چنان به تمام مظاهر و پدیده‌های ذوق آدمی می‌چسباند که برایش هیچ تفاوت ندارد که درباره عالم مثالی صحبت کند، یا در کنفرانس «حفظ محیط زیست» در استکهلم شرکت داشته باشد و حرف بزند یا در کنفرانس «عالم خیال» و ارزشهای فرهنگی» (۱) سخن بگوید، او دنیا را از دید فلسفه می‌نگرد و کار را به آنجا می‌کشانند که شنونده فکر میکند، «بعد از خدا، فلسفه.... و دیگر هیچ!»

۱- این کنفرانس در آتن تشکیل شده بود و من عجیب‌ترین نوع کنفرانسی دیدم که دکتر نصر در آن شرکت داشته است، دکتر نصر سه چهار سال اخیر کثیرال سفرترین دانشگاهیان بوده و نماز خود را بیشتر «قصر» خوانده است.

دو تن از استادان دانشگاه شیراز هم شرکت و سخنرانی داشتند ، یکی آقای فرای امریکائی ، که روی کارت ویزیت خود با خط خوش فارسی نوشته بود «فرای ایران دوست» و در باب زیبایی و ظرافت درزینت آلات قدیمی ایران صحبت کرد ، و دیگر شاپور شهبازی که خودش فارسی است و سخن از نقش‌های برجسته ساسانی دارا بگرد به میان آورد .

بیشتر سخنرانیهای ایرانیان مربوط به پیش از اسلام بود، از جمله سخنرانی ملک ایرج مشیری «در جستجوی ضرابخانه‌های ساسانی»، عباس مزدا «خروس، پرنده مقدس ایرانی»، احمد تفضلی «فهرستی از مشاغل عهد ساسانیان» . و درین میان از سخنرانی‌های آقای دکتر ملک زاده استاد باستانشناسی و همچنین ملک شهیرزادی نیز باید سخن به میان آورد . دکتر پرویز خانلری در باب کارهای بنیاد فرهنگ ایران سخن گفت و آقای مهندس هوشنگ سیحون «استفاده امروزی از بناهای باستانی ایران» را با تصویر کنایه‌ای ابلغ من‌النصیرح انتقاد کرد .

همانی‌هایی که درین کنگره داده شد ، هر کدام بجای خود آبرومند و «پروپیمان» بود از آن جمله شام موزه «آش میلن» که در آنجا نمایشگاهی از آثار ایران نیز گذاشته بودند از اسناد عهد ساسانی و سامانی تا روزگار قاجار و حتی تصویری عاج از فتح‌المیلشاه قاجار با نوشته‌ای خوش خط برکنار آن :

شهنشاه جهان فتح علی شاه جهان جان معنی، معنی جان

این موزه از جهت بخش مصری خود، یکی از غنی‌ترین موزه‌های دنیاست. من متعجبم که این مصر چقدر آثار پنج شش هزار ساله داشته است که در اطراف عالم نمونه آن را می‌توان دید. غیر از بریتیش میوزیم در لندن و موزه لور در پاریس - که گالریهای مصر آن را باید يك روز تمام گشت و باز هم به آخر نمی‌رسد - در بسیاری از موزه‌های دنیا من آثار مصری را دیده‌ام ، از آنجمله در موزه رومانی که کتیبه‌های خط هیرو گلیف و مومیائی‌های آن جالب توجه است. اروپا از مصر غنائمی برده که قابل حساب نیست و یکی از آنها فی‌المثل همان برج معروف «ابلیسک» است که ناپلئون بناپارت پس از فتح مصر آنرا به پاریس منتقل ساخت، این برج عظیم و بلند که در مرکز میدان کنکورده واقع شده و امروز جزء سمبل‌های پاریس است، دو ماه و نیم وقت گرفت تا بوسیله کشتی و بر گردونه‌های عظیم از مصر به پاریس رسید .

ترتیب پذیرایی در موزه خود از جالب‌ترین چیزها بود : غذاهای انگلیسی و شرابها و آب میوه فراوان درکنار معبد بزرگ آمون - که آنرا همین‌طور در بیست از جا کنده اند و آورده اند و اطاقی است بزرگ تمام سنگ به طول و عرض هفت هشت متر و ارتفاعی در همین حدود - شراب و آب میوه در کنار کاسه سر اجساد مومیائی شده فراعنه و چند ملکه مصری ، صرف شد ، جام را به‌ر تخته سنگی می‌نهادی ، خشتی از تاریخ و عالمی و تمدنی خاص بود ؛ و بشقاب را به‌ر گوشه می‌کشیدی مجسمه ماهپاره چند صد ساله بر آن سایه می‌افکند. جای خیام خالی که ببیند این کاسه کوزه‌های شکسته را و به‌زیبا رویان مدهو

جام بدست حالی کند که :

ای کاش که جای آرمیدن بودی
یا این ره دور را رسیدن بودی
کاش از پی صد هزار سال از دل خاک
چون سبزه امید بردمیدن بودی
گوئی هر یک از این اجساد مومیایی
به زبان حال در باب این جهان گذران میگفتند که:
این کهنه رباط را که عالم نام است
و آرامگه ابلق صبح و شام است
بزمی است که وامانده صد جمشید است
قصری است که تکیه گاه صد بهرام است
گویا این داستان را به خضر نسبت میدهند که روزی موسی از او پرسید : یا خضر ،
آیا قبل از من درین دنیا موسائی دیگر هم بوده است ؟ خضر دو انگشت خود را در برابر
چشم موسی گرفت و گفت آن دور را نگاه کن ! موسی از دور کرانه نیل را دید که صدها
عصای چوبی روی هم در کنار آن انباشته شده بود . پرسید اینها چیست ؟ خضر گفت اینها
عصاهائی است که موسی های قبل از تو انداخته اند و رفته اند !

اکسفورد یکی از شهرهای « طلبه ای » انگلستان است ، درست مثل قم در ایران ، و
فاصله آن تا لندن کمی کمتر از فاصله قم تا تهران است . از قرنهای پیش هر کس یک چار دیواری
نسبه وسیعی در آنجا داشته ، آن را بصورت کالج ودانشکده و مدرسه عالی در آورده و بساطی
برای تحصیل راه انداخته .

این کالج ها و مدارس قدیمه اغلب جنبه کلیسایی نیز داشته اند و امروز هم به همان
صورت قدیم باقی مانده اند : حجره ها تنگ و تاریک ، سالن ها سرد و خشن ، میزها و صندلی ها
کهنه و رنگ و رو رفته ، بخاریها به شکل پانصد سال پیش ، بدون اینکه از سبک خود خارج شده
باشند . تعجب خواهید کرد اگر بگویم که فی المثل ، در همان اگزامی نیشن کالج - که مرکز
تشکیل جلسات کنگره بود ، ما پشت میزهای چوبی کوچکی نشستیم که در روی آن میزها ،
یک چهار گوشه کوچک برای جای دوات چارخانه تمبیه شده بود .

واقفاً عجیب نیست که در عرصه هشتم قرن بیستم میلادی در مرکز مهم ترین شهر دانشگاهی
انگلستان ، میزها هنوز جای دوات داشته باشند ؟ و حال آنکه ما میدانیم که امروز بهترین
قلمهای خود نویس روزگار ، کار کارخانه های « شپفرز » انگلستان است و امروز ثروتمند و
فقیر و خرد و کلان ، بتناسب بودجه خود میتوانند قلم خود نویس داشته باشند و حداقل از
خود کار پنج ریالی استفاده کنند و شک نیست که دیگر امروز دوات ولیقه و مرکب و قلمزن
و قلم تراش و قلمدان و قاشق قلمدان در گوشه موزه ها سر به بستر آسایش نهاده اند .

اما انگلستان است ، وقتی ساختمان اطاقها از همان سبک قدیم خارج نشده و پیچ های
استادکش ، کوچه های تنگ و قدیمی ، به همان صورت قدیم ، محل عبور یک طرفه
اتومبیلهاست ، باید توقع داشت که میزها و نیمکت های جدا از هم نیز به همان وضع قدیم
در مدارس بمانند .

از مدارس بزرگ و معروف اکسفورد ، یکی مدرسه « کریست چرچ » - Christ Church
است که حجره های آن درست همان حجره هائی است که در اول بنیاد آن یعنی
در سال ۱۵۲۵ میلادی (= ۹۳۲ هجری ، دو سال پس از مرگ شاه اسماعیل اول صفوی)

یعنی تقریباً در همان زمان که ما مشغول سنی کشی و عثمانیها و ازبکها غرق شیعه سوزی بودند پی افکنده شده است . حتی آشپزخانه آنرا هم به همان صورت قدیم نگاهداشته اند .

کالج کریوس Corpus در ۱۵۱۷ م (= ۹۲۳ هـ) ، اوریل کالج Oriel College در ۱۳۲۶ میلادی (= ۷۲۷ هجری) ، و مرتن کالج در ۱۲۶۴ میلادی (= ۶۶۳ هـ یعنی شش سال بعد از سقوط بغداد بدست مغولان) به وجود آمده اند . و کالج سنت آنتونی نیز از قدیمترین مدارس است که امروز آقای پرفسور گرنی در آنجا زبان فارسی را درس میدهد . همین کوینز کالج Queen's (= کالج ملکه) که برای بعضی از مستشرقان در آنجا اطاق داده بودند در ۱۳۴۱ میلادی (= ۷۴۲ هـ) بنیاد نهاده شده ، درست در همان سالهایی که محمد بن مظفر شروع به شستن بعضی کتابها نموده بود .

با این مقدمات پیش خود خواهید گفت که لابد مردم اکسفورد بر طبق رسوم مردم قرون وسطی زندگی میکنند و بسا زبان لاتین صحبت می کنند و عوض ناشائمی خیسانده فلسفه و منطق میل می فرمایند خصوصاً که حتی کوچه ها و خیابان ها را هم با اصطلاحات علمی تطابق داده اند (چنانکه مثلاً کوچهٔ Logic Lane یعنی کوچهٔ منطقاً تابلو خورده است) ، و حال آنکه باید بگویم که این شهر هم مثل سایر شهرهای انگلستان پیشرفته است ، و از آخرین وسایل زندگانی قرن بیستم استفاده میکند ، منتهی گزارش آخرین تحقیقات و اکتشافات در مورد پزشکی و دارو شناسی و مکانیک و مهندسی در همین کالج ها مطرح میشود . پیراستادان در باب کار همکاران جوان خود و آخرین تحقیقات آنان قضاوت میکنند و نمره میدهند و کم کم آنها را پروبال میدهند تا جای خود را به آنان بسپارند و بگذرند .

در شهرهای اروپائی کلیساهای سیصد ساله و چهارصد ساله فراوان است ، در اکسفورد ، شی آقایی مالوان ، شرق شناس ، ایرانیان را به شام دعوت کرد ، این شب نشینی در اطاق يك کالج صورت گرفت که گفتند که از تاریخ بنای آن سالن چهار صد سال تمام میگذرد ، یعنی در واقع تقریباً مربوط به زمان شاه عباس کبیر میشود . آنها به این نکته که این کالج بهمان صورت قدیم باقی مانده افتخار میکردند .

حرفشان صحیح بود ولی اینرا هم باید گفت که کشورهایی که عبور سپاه عرب و چنگیز و تیمور را ندیده اند معجزه نکرده اند که چنین بناهایی را نگاهداشته اند ، معجزه ما کرده ایم که با وجود آن گذشته های وحشتناک هنوز هم به زبان فردوسی سخن می گوئیم و در مدرسه شاه سلطان حسین درس می خوانیم .

ازین سموم که بر طرف بوستان بگذشت عجب که بوی گلی مانده است و نسترنی سر موفقیت دنیای غرب ، در تداوم فرهنگی آنست ؛ هر کس يك قدمی برداشت این دیگر محو نمیشود بلکه دیگری پس از آنکه پا جای پای اولی گذاشت ، يك قدم هم جلوتر می گذارد . بدین طریق است که بعد از صد یا دویست یا پانصد سال می بینیم قومی که روزگاری تنها يك قدم جلو گذاشته بود ، امروز پانصد قدم در همان راه جلو افتاده است .

يك مثال بز نیم ، ما هزار سال پیش در قرع و انبیق زکریای رازی و جابر بن حیان ، آزمایش شیمی و پزشکی میکردیم ، اما این آزمایشها نه تنها با مرگ آنها متوقف شد ، بلکه بسیاری از کتابهای آنان نیز به چند بار یا سوخته شد و یا به آب شسته شد و یا در صندوقها موریانه آنها خورد ، هیچکس سطری بر آن نیفزود و يك آزمایش ساده را حتی تکرار نکردا هزار سال ریشه منکی (شیرین بیان) را جوشانیدیم و در موقع سرفه و تنگی نفس «به دانه» در دهن گذاشتیم و اثر معجز آسای آنها دیدیم اما هیچوقت به فکر نیفتادیم که از این آزمایش ساده طبیبی بهره برگیریم و تجزیه و آزمایشی شیمیائی کنیم ، و حال آنکه فرنگیها همان تجربه ساده را هر لحظه امتحان بیشتر کردند تا مواد اصلی آنها تجزیه و پیدا کردند و امروز ریشه همان گیاه تلخ را يك من هشت قران از مردم دهات فارس و کرمان میخرند و به اروپا میبرند و پس از گرفتن شیر و عصاره آنها ، به عنوان دوی آرامش سینه و دفع سرفه در شیشه های کوچک ، دوباره به خودمان برمیگردانند و هر شیشه را بیست سی تومان به خودمان میفروشند . هنوز ما «بش جاز» را مشت مشت به خورد بچه ها میدهیم که کرم آنان دفع شود و فرنگیها سنطونین را از همین گیاه استخراج کرده و به خودمان میفروشند . ما توقع داریم « متروی » تهران را دو ساله درست کنیم و غافلیم که هفتاد سال پیش پاریس نخستین کلنگه شرو را به زمین زد و کیلو متر کیلو متر بدان افزود و امروز بیش از هفتاد کیلو متر مترو زیر زمین پاریس خوابیده است . ما اگر بخواهیم چنین کار بزرگی داشته باشیم باید از صفر شروع کنیم . سنگ بزرگ علامت نزدن است . نمیشود بودجه تمام مملکت را داد به چندتا مهندس که بیايند يك ساله یا چهارساله متروی تهران را بسازند ، باید شروع کرد و يك کیلومتر يك کیلومتر پیش رفت ، بالاخره روزی به پایان خواهد رسید . قدم اول همیشه کوتاه است ، ولی بقول چینی ها ، « راه هزار فرسخی را هم باید با يك قدم شروع کرد » .

ما اگر روزی چندتا مخ داشتیم که فلسفه ای و حکمتی برای خود داشتند ، يك روز مخ کشی راه انداختیم و «منافونی» را جشن گرفتیم ، کتابهای حکمتی و فلسفی و علمی داشتیم یا آنها بدست عبدالله بن طاهر شستیم و یا بساط آنها لگدکوب اغراض «حدوث و قدم قرآن» و «جبر و تفویض» کردیم و دعوی معتزلی و قرمطی راه انداختیم و طبای جندی شاپور را وادار به مهاجرت به بغداد و سایر نواحی ساختیم و کار بجائی رسید که امروز بر بقای آن دانشگاه نیشکر می کاریم ، اگر رازی و خوارزمی و فارابی و ابن سینا داشتیم و اگر مدارس و مکاتبی هم بود که فیلسوف و طبیب تربیت میکرد ، قفسه های کتب آنان که نتیجه تحقیقات همان بزرگان بود عاقبت آخر اسبان غزها و ترکمانان شد ، اگر ابن مقفعی داشتیم یکایک اعضاء او را با قیچی بریدیم و در تنور انداختیم ، و ارتباط اهل تحقیق را از آثار یکدیگر بریدیم که این مانوی و زندیق است و آن خرمی و مزدکی ، فلان قرمطی بد دین و بهمان معتزلی ناروا ، و اگر فرصت دست داد حتی خیابانی اذدار ساختیم که بر اطراف آن اجساد خلق چون پایه چراغ آویزان ماند (۱) ، و اگر نظامیهای هم ساختیم ، روزگاری رسید که خلیفه ای « بفرمود تا

۱- سلطان محمود پس از فتح ری دوستان دار برپا کرد و علمای شهر را که عنوان قرمطی و معتزلی داشتند به دار زد . فرخی گوید :

تمامت فقها را از نظامیه بیرون کردند و بجای آن خربندگان و سواس درآمسندند و طویله اسبان و استران بزدند ، و مدتی مدرسه نظامیه در عین بنداد ، مربوط دوآب و محل کلاب بود ، (۱) ، و اگر فیلسوف و طبیبی مثل شیخ عطار داشتیم که روزی پانصد بیمار را «ویزیت» میکرد و به قول خودش

به داروخانه پانصد شخص بودند که در هر روز نبض می نمودند در روزی که «باد اسفناى الهى بیوزید» (به قول نجم الدین کبری) و منقول حمله کرد ، او را فقط در برابر يك « بارگاه » خواستیم از چنگ منولها نجات دهیم ، و بقایای آثار امثال او را هم به دست امثال محمد بن مظفر سپردیم که به آب شستشو دهد ، و در بسیاری از مدارس ، محصلان را از بحث و فحص و درك مسائل فلسفی محروم ساختیم و يك روز از خواب برخاستیم که دنیا صدها سال از ما پیش تر رفته بود .

ما هر چه که داشتیم نه تنها چیزی بدان نیفزودیم ، بل کم و بیش از آن کاستیم . صد و سی سال پیش دارالفنون يك دانشگاه كوچك بود و هم امروز يك دبیرستان بزرگه است ، و در همان روزگار يك ماشین دودی داشتیم که هر بار هزار نفری را به شاه عبدالعظیم می برد بعد درماندیم که آنرا چکار کنیم . از عهد انوشیروان تا عصر مشروطیت ، هر چیز کم و کاستی یافت جز يك چیز ، و آن ، به قول سعدی ، بنام ظلم بود که « دراول اندك بود ، هر کس آمد چیزی بدان افزودن تا بدین غایت رسید » و هم امروز جامعه ما در کوشش و کشش است آن ظلم ها را کم و کاست کند و بر آن کاستی ها افزودگی نهد !

* * *

اینك دانشگاه تهران - حرسه الله تعالى من الافات الارضية والسماوية - جانشین آن مقامات است که باید برایش حرز و تمویذ خواند و اسفند دور سرش گرداند که آن رشته گسسته را پیوند زند ، و کار فولتایم بر اساس آن باشد که هر کس کوچکترین کار علمی و تحقیقی می کند در دانشگاه باقی بماند و هراستادیار جوانی که جای استادی پیر را می گیرد فیشی برفیهای او و اثری بر آثار او بیفزاید - نه آنکه اقتباس و التباس کند - و بساط علم منکوب اغراض سیاست شود ، و آنان که عقده در کار علم دارند با سرکوب کردن این بساط علمی ، عقده گشائی نکنند و اگر گاهی صدائی از گوشه ای برخاسته ، برای يك بی نماز در مسجد را نیندند ، و بساطی را که بنای آن بر انتخاب اصلح و احترام اعلم نهاده شده ، دستخوش « انا و لا غیرى » نمازند ، و تناسب میان رجال العلم با رجال النیب به حد معقول حفظ شود ، و کار بر مدار تحقیق و پژوهش دوام یابد که هر کس آمد خشتی بر خشتی و فیشی برفیشی ، و نظریه ای بر نظری بیفزاید .

کار نباید به آنجا برسد که اگر يك محقق ایران قدیم مثل دکتر بدیع داشته باشیم در سویس بگردد و اگر يك متخصص زبانهای مغولی و ترکی مثل طورخان گنجهای تربیت

گفتی کاین در خور خوی شماست
بر سر چوبی خشك اندر هواست
دار فلان مهتر و بهمان کیاست
و آنرا اقطاع فلان روستاست

→ دار فرو بردی باری دویست
هر که از ایشان به هوی کار کرد
بس که ببینند و بگویند کاین
اینرا خانه به فلان معدن است

شده باشد در دانشگاههای لندن درس بدهد. ما باید يك كادر محقق تربیت کنیم که بتواند در این گونه کنگره ها جواب گوی مسائل مطرح شده باشد و راه تربیت آن نیز اینست که درین کنگره ها ده ها و صدها نفر را همه جا بفرستیم و کوشش کنیم که حتماً بروند و ببینند. آیا جای هجرت نیست که در جشن صدمین سال تولد لنین در روسیه، يك معلم تاریخ ایرانی شرکت نداشته باشد و حال آنکه از اطراف عالم نمایندگان رفته باشند؟ ما توقع نداریم فعلاً کسی مثل پرفسور «هینتس» داشته باشیم که در واقع يك «محور عمودی» برای فرهنگ و تمدن و خصوصاً زبانهای ایرانی باشد، یعنی زبانهای عیلامی و فرس هخامنشی و پهلوی ساسانی و عربی و ترکی و فارسی را تا عصر حاضر خوب و یکجا و بقدر کافی بدانند. ولی این توقع را میتوانیم داشته باشیم که لااقل اگر يك کتیبه در گوشه و کنارسیستان پیدا شود، ناچار نباشیم آنها را به خارج بفرستیم که بخوانند. به هر حال این از وظائف دانشگاههای ایران خصوصاً دانشگاه تهران و دانشگاه مادر است.

هر چند امروز این مؤسسه بزرگ، پس از چهل سال سابقه بازم تازه همان مقدمات و آزمایشهایی را شروع کرده است که رازی ها و عطارها و شیخ بهائی ها شروع کرده بودند، اما با همه اینها امید هست که این شمع و مشعلی که بنام دانشگاه افروخته اند آتش عشق را نگذارد تا خاموش شود.

هر جا که سیر کردیم جایی چو دل ندیدیم

با این همه کدورت، باز این خرابه جایی است!

پایان

مجلهٔ یغما - آفرین ها به باستانی باد که این رحلهٔ معنوی را تاچه حد لطیف و شیرین و ادب آموز و عبرت انگیز بیان فرموده است (چون دیگر نوشته هایش)؛ تا شاعر نامور ما توللی نکوید، گر «ندوشن» جست و «پاریزی» گریخت ... تأسف داریم که این مقاله دیر رسید و محلی مناسب نیافت (هر چند تأثیری ندارد، اما تأسف عمیق این است که به تهیه و چاپ گراور ضمائم مقاله یعنی نقشه ها و کالج ها و کلیساها و بناهای تاریخی و تصاویر پرفسورها و استاد های بزرگ دنیا که در این کنگره بوده اند توفیق نیافتیم.

سخن درست بگویم، دیگر همکاران مطبوعاتی همواره مجلات خود را با تصاویر چند رنگ مکرر هنرپیشگان زیبا زینت می بخشند، و مجلهٔ یغما از نمودن آثار تاریخی و بزرگانی که عمر عزیز را در شناساندن این کشور ارجمند باستانی صرف می کنند - با علاقهٔ مفراطی که دارد - محروم است

مرا نیست، ای خرم آن را که هست بیخشای بر مردم تنگدست

تحقیق و مسلم شده است که استادان بزرگوار ما سرافرازی و سر بلندی کشور را موجب شده اند و باری مجمعی عظیم و جهانی بوده است با هزینه ای اندک و سود بسیار برخلاف مجامع خودمانی بنام جشن ها و کنگره ها ...